ف، هیرمند ۲۰۱۷/۰۲/۱۰

تمدن و فرهنگ های محلی شامل حوزهٔ آن

بعضاً تتبع و تحقیق راه به عرصه های میبرد که اساساً شناخت و ارزیابی صائب در آن عرصه، مستلزم شناسایی دقیق قواعد و ضوابط حاکم بر عرصهٔ مربوط می باشد، بدون شناخت لازم قواعد عرصهٔ متذکره، تتبع و تحقیق ناکامل بوده و از صائب بودن بلند مستثنی شناخته خواهد شد، بدین جهت است که کاربرد ضابطه های مسلط بر موضوع، ثمرهٔ تحقیق راحائز اعتبار بیشتر می سازد.
یکی از این عرصه ها، که دسترسی به ضابطه های کاری آن دارای اهمیت است، کاویدن در حوزه های تمدن، اجزای یک تمدن و فرهنگ های محلی خواهد بود، بنده ناگزیر فرهنگ های مردم دیگر را که شاید در ساحهٔ ارضی یک کشور قرار داشته اند و جزء حوزهٔ یک تمدن معین شمرده می شده اند، بنام فرهنگ های محلی یاد کنم و محل پیدایش یا زادگاه یک تمدن را که حال یک منطقه یا کشور بوده و یا یک امپراطوری، به نام خاستگاه ویا مبدهٔ تمدن بشناسم.
این قلم از آن جهت ناگزیر به تحقیق و ترتیب این مقالت گردیده است، که حمایه و دفاع از حقوق فرهنگی خاص یا فرهنگ های محلی مردمان شامل یک حوزهٔ تمدنی، آنرا ایجاب میکرده است.
قبل از داخل شدن در اصل بحث، شاید لازم باشد، از تمدن تعریفی بدهیم تا مخاطبان گرامی ما کاملاً ملتفت باشند که ما از چه حرف می زنیم؛ **ویل، ج، دورانت** از تمدن چنین تعریف میدهد: « اندیشه هاو فعالیت های فرهنگی جوامع را وقتی در شمار تمدن به حساب می آورند که در شهرنشینی تکامل یافته باشد. تمدن عبارت از نظم اجتماعی دانسته می شود که در اثر وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می گردد و جریان پیدا می کند. همچنین تمدن تابع عواملی چند شناخته می شود، که یا سبب تسریع در حرکت آن می گردد و یا آن را از سیر و حرکتی که در پیش دارد باز می دارد و این عوامل عبارتند از شرایط جغرافیایی، اقتصادی، زیستی، روانی، نظم سیاسی وحدت زبانی و دساتیراخلاقی».
انتروپولوگ و جامعه شناس فرانسوی **"مارسل موس"** تمدن را چنین می شناسد: «تمدن مجموعه ای است به قدر کافی بزرگ از پدیده های به قدر کافی متنوع و به قدر کافی با اهمیت، و از نظر کمی و کیفی معمولاً بین چند جامعه مشترک است». این تعریف "موس" خیلی معروف است که "ایمی سیزیر" نیز به این تعریف اتکاء واستناد می کند.
در این نوشته به محتوای هر دو تعریف اتکاء گردیده است تا در کار آن وسعت نظر بیشتر مسلط باشد،
تنها تذکر این نکات ضروری خواهد بود، که تمدن تنها اندیشه ها وماحصل نظری جامعهٔ انسانی را شامل نمی گردد، بلکه تمدن تمام محصولات مادی و معنوی انسان را در بر میگیرد ویکی از خصایل اساسی آن، چنین است که در ساحهٔ وسیع چند جامعه و چند کشور گسترش می یابد.
"ایمی سیزیر" جامعه شناس و مبارز بزرگ ماورای بحار فرانسه در سخنرانی خود "تمدن را به این صورت تشریح و تحلیل می نماید: «...فرهنگ به سوی خصوصیت میل می کند و تمدن به سوی کلیت؛ فرهنگ، تمدنی است خاص یک خلق یا یک ملت که هیچ خلق و ملت دیگری در آن نقش ندارد و مُهر این خلق یا این ملت به نحوی پاک نشدنی به روی این فرهنگ خورده است،... اگر بخواهیم فرهنگ را از نظر غایی تعریف کنیم و در حال جولان معرفی اش نمائیم، خواهیم گفت که فرهنگ عبارت است از کوشش هر اجتماع انسانی برای رسیدن به غنا وبه یک شخصیت.»
سیزیر می افزاید: «فرهنگ ها از نظر قرابت گروه به گروه مجتمع می شوند، این خانواده های بزرگ فرهنگی اسم دارند و این اسم تمدن است... تمدن و فرهنگ دو جنبهٔ یک واقعیت را بازگو میکند تمدن بیرونی ترین محیط فرهنگ است آن چیزی است که در فرهنگ محیطی تر و کلی تر است و فرهنگ به نوبهٔ خود هستهٔ متشعشع و به هر حال خاص ترین وجه فرهنگ آن خلق را احتواء می نماید...
می دانیم که **"موس"** در جست و جوی منطقه یی شدن دنیا به " قلمرو های تمدن" کاملاً مشخص، به این نتیجه رسید که این علل در یک کیفیت نهادی نهفته است که در تمام پدیده های اجتماعی مشترک است و آن خصلت "خودسری Arbitraire " (به معنی خود مختاری) است.»

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

اگر توضیحات "موس" و "ایمی سیزیر" را در نظر بگیریم نتیجه چنین خواهد شد که خلق ها دارای فرهنگ های خاص خود اند که دیگران در ایجاد فرهنگ هایشان سهم مستقیم و بارز ندارند، اما در این فرهنگ ها وجوه و صفات مشابه و مشترک هم به مشاهد میرسد که جوامع را به قلمرو های معین تمدنی تثبیت موقعیت می کنند، همین خصایل مشابه و مشترک ایشان وجه تشخص تمدنی آنان محسوب میگردد. این خصایل ممکن است همان عناصری باشد که ازیک تمدن مشخص به آنان رسیده است و یا خود آن فرهنگ محلی با تمایل به تمدن مسلط بر حوزهٔ فرهنگی اش، آنرا ایجاد کرده باشد.
«شناخت یک تمدن» اصولاً به بخش " جامعه شناسی فرهنگ " باید متعلق باشد، اما اگر ما به آن "نگاه تأریخی" داشته باشیم، ما با رشته ای از "تأریخ تمدن" سر و کار پیدا خواهیم کرد، حال اگر ما علل واسباب شگوفایی و یا احیاناً علل و اسباب انحطاط یک تمدن مشخص را به جست و جو بگیریم، ما در واقع در بخشی از علوم اجتماعی که "جامعه شناسی فرهنگ و تمدن"خواهد بود، مصروف خواهیم گشت، حقوق نیز بخشی از علوم اجتماعی شامل در فرهنگ ها و تمدن ها است.

رابطهٔ فرهنگ های محلی با تمدن ها

نمی توان گفت که مناطق مورد عروج تمدن ها از قبل فرهنگی نداشته اند، زیرا ابتدایی ترین فرهنگ ها تا والاترین شان، فرهنگ شناخته می شوند، اما با سطوح و درجهٔ تکامل متفاوت.
طوری که تأریخ شاهد است فرهنگ های ضعیف و کمتر تکامل یافته، در برابر آمیزیش و اختلاط با عناصر تمدنیاز برون آمده، کمتر مقاومت نموده اند، یعنی بخش زیاد عناصرآن تمدن را جذب کرده اند، ولی با این هم خصایل فرهنگی اصیل محلی خویش را از دست نداده اند وبه یک صورتی بخشی از آن را حفظ نموده اند. در حالیکه مناطق دیگر که فرهنگ مستحکم و مقاومی داشته اند ویا ریشهٔ فرهنگ شان نهاد قوی داشته است، کمتر از دستاورد های تمدن آمده، متأثر شده اند. نباید اندیشید که تمام ماحصل یک تمدن برای محلات دیگر، دستاورد منفی داشته است، اما در دوران استعمار و تمدن های که بعضاً خصایل استعماری وغارتگرانه داشته اند و خواسته اند با زور و انهدام فرهنگ های محلی، خود را تثبیت کنند، اثرات ناگواری بریک دوران تأریخی داشته اند و نیز فرهنگ های محلی را آغشته به خصلت های بازدارنده و مطلق اندیشی خویش مصاب نموده اند.
مدنیت های هم بوده اند که بنابر داشتن ممیزات رشد یابنده و سودمند به صورت سهل و طبعی خود را در کناره های سیستم زندگی محلات جابجا نموده اند طوری که جوانب بیگانه بودن ایشان درفرهنگ های محلی محسوس نبوده است.
آنچه در این جا باید به خاطر داشت این است که تمدن ها در هر حالتی صفات مرحلهٔ تأریخی شان را خواهند داشت یعنی یا خصلت های تمدن برده داری را حامل بوده اند، یا کرکترسرواژ را و هم نظام تولیدی ومناسبات تولیدی سرمایه داری و شکل تولید صنعتی را که امروزه با معتاد ساختن اکثریت باشندگان سیاره، به مصرف کردن محصولات تولیدی خویش، خود را به شکل تمدن جهانی بروز داده است.
در ارزیابی رابطهٔ تمدن و فرهنگ های محلی، این نکات به صورت مشخص مهم خواهند بود:موقعیت هر کشور و هر فرهنگ شامل تمدن بزرگ فرا کشوری است که به نسبت اوضاع و ساختار داخلی خود آن، به نسبت روابطش با دول دیگر شامل تمدن متذکره، آمیختگی اسباب شگوفایی و انحطاط درونی و برونی هر کشور و بالاخره نقش مجادلات تمدن های دیگر در رشد و یا انحطاط تمدن مورد بحث است،این ها هر یک به صورت علیحده باید باز شناسی شوند.
۱ -
الف: فرهنگ محلی یک قطعهٔ جغرافیایی شامل حوزهٔ یک تمدن، بدون هیچ گمانی، عوامل، شرایط، عناصر و اسباب انکشاف، تکامل و توسعهٔ فرهنگی خویش را در خود دارا خواهد بود، امواج مثبت و یا منفی تمدن مربوط ممکن در حد یک انگیزهٔ تسریع و یا برعکس بازدارندهٔ توسعهٔ این فرهنگ محلی، اثر خود را به جا بگذارد.
ب: کشور و یا سرزمین شامل در حوزهٔ یک تمدن که خود در چنگ عقب ماندگی و کُندی رشد و توسعه گرفتار است و در نتیجه در وضعیت نازلی به سرمی برد، شاید نزول آن کمتربه علت عمومی انحطاط سرزمین های شامل تمدن مربوط قابل حساب باشد.
۲ - می توان مناطقی را هم سراغ نمود که نزول توسعهٔ شان به اثر کشمکش های کشور های دیگرشامل حوزهٔ تمدنی متذکره به میان آمده باشد.
۳ - بعضی از فرهنگ های محلی موجود در قلمرو یک تمدن، که خود سخت خشونت مدار و عقبگرا بوده اند با ترکیب خشونت و استبداد تمدن مرتبط به آن، کرکتر این فرهنگ ها، وضعیت منحصر به فرد اختناق و پسماندگی را

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

به تصویر کشیده است، این آمیزش دو خشونت با هم موافق،عناصر و اسباب انحطاط جدی آن مناطق را فراهم نموده خواهد بود.
۴ - نقش افول عام یک تمدن بر انحطاط هر یک از مناطق، نیز یک سان و یک اندازه هم نخواهد بود، شاید شدید ترین امواج افول ، اثر تقریباً مشابه بر تمام مناطق شامل حوزۀ مزبور داشته باشد.
۵ - کشمکش و رقابت تمدن های دیگر در برابر تمدن مربوط نیز به حیث یکی از اسباب انحطاط و یا برعکس رشد عناصر آنرا رقم خواهد زد، شاید این علت از اسباب مشهودی بوده که به آسانی قابل تشخیص خواهد بود
این علل، به ما خاطر نشان می سازد که ما در قلمرویک تمدن،ندرتاً انحطاط سرتاسری یک سان ملاحظه خواهیم کرد، اگر انحطاط عمومی هم رخ داده باشد، اثر آن بر تمام قلمرو یک برابر و یک سان نبوده است، بدون شک مناطق دور افتاده از خاستگاه تمدن، اثر کمتری از تحولات مورد نظر را متحمل شده خواهند بود.
درست سرنوشت همین مشخصه های عام و عمومی – که در تمام قلمرو حوزۀ نفوذ تمدن مربوط تعمیم یافته اند – سرنوشت شگوفایی و یا هم انحطاط همان مدنیت را رقم خواهد زد، اگر این مشخصه ها به ارتقاء و انکشاف بروند به پیشرفت همان تمدن حساب می شود ولی اگر این مشخصه ها رنگ ببازند و تجربۀ شان انحطاط آن مدنیت را سبب گردد، این انحطاط به حساب همان مدنیت نیز قابل محاسبه است.
مناطق مشمول این تمدن که خود دارای فرهنگ های محلی اند، شگوفایی و یا انحطاط فرهنگ های شان، نه برای تمام حوزۀ تمدن متعلقه بلکه، تنها و صرف برای همان فرهنگ محلی مربوط می باشد.
حال در ارزیابی ها و استدلال ها، یکی از مشخصه های عام تمدن را به جای، فرهنگ محلی، و یا برعکس شگوفایی و افول فرهنگ محلی را به جای شگوفایی و یا افول خصایل عام یک تمدن شناسایی کردن، اشتباه بزرگی خواهد بود. مثلاً یک تمدن که کرکتر عام آنبرقراری و رشد قوت های نظامی و ساختن و پرداختن تشکیلات حکومتداری بوده است، موازی به آن درحوزۀ تحت نفوذش، در فرهنگ های محلی شامل قلمروش،ترقی و انکشاف علم و هنر و شعر و ادب و فلسفه پدید آمده و عرض وجود کرده است، این ترقی هنر و شعر و ادب در حقیقت امر به اثر عوامل و شرایط مناسب همان ماحول زندگی محلی و فرهنگ محلی مربوط متولد شده و تمدن حاکم عمومی بر آن "محل" نقش و سهم عمده و اساسی در تخلیق این آثار نه خواهد داشت، اگر هم داشته باشد خیلی ها ناچیز بوده و در حد یک انگیزۀ ضعیف خواهد بود.
این جنبه را نیز باید به وضوح متذکر شد که بعضاً عناصر مدنیتی یک تمدن با عوامل پیشروندۀ یک فرهنگ محلی در شرایط مناسب همان محل، چنان به شگوفایی خیره کننده ای ارتقاء نموده است که جهان در "خاستگاه تمدن" مذکور، نتوانسته اند، آن منطقه و محل را نادیده بگیرند، به عبارت دیگر توانمندی شگفت یک فرهنگ محلی چنان خصایل یک تمدن را به شگوفایی رسانیده است که انگار محل تولد آن تمدن بوده باشد، شاید به همین سبب بوده که بعضاً یک محل و یا شهر غیر از خاستگاه یک مدنیت را به حیث "مرکز تمدن" موصوف مسمی ساخته اند.
مدنیت ها به ناگهانی و یک باره همه عناصر ایشان را تخلیق نمی کنند، در مواد و مصالح هر تمدن نمونه ها و نشانه های مواد آمده از تمدن های گذشته و موجود را می توان ملاحظه کرد، یعنی بعضی از تمدن ها ممکن است وجوه تشابه هم داشته باشند، این وجوه تشابه همان ملحقاتی خواهد بود که یکی از دیگری و یا هر دو از یک تمدن سومی برحال و یا گذشته ها، به میراث برده باشند. این شباهت های تمدنی بازگو کنندۀ این جریان خواهد بود که تمدن ها تسلسل تأریخی هم دارند، "ایمی سیزیر" تمدن برده داری، تمدن فئودالی و تمدن سرمایه داری را نیز مشخص ساخته است که با ارائۀ عناصر دقیق یک تمدن آنرا به اثبات می رساند، ولی این سلسله، بازگو کنندۀ جریان گذشتۀ تأریخی است که شرح شده است،ولی پیشبینی های آیندۀ تکامل تمدن ها را نمی شود در معادلۀ آن به سنجش گرفت زیراتحولات تأریخی در زمان کنونی از درجۀ بلند نسبیت برخوردار خواهند بود.
وضعیت تمدن کنونی زمان ما خصایلی را به ما به شناسایی میگذارد که در خصوصیات مدنیت های کلاسیک و یا گذشته نمی توان یافت،یکی از این خصوصیات، تحول وانکشاف یک مدنیت به حالات متنوع و یا به عبارۀ روشنتر، به سطح متکامل تر آن در برابر ما قرار دارد، مدنیت اروپایی یا تمدنی که **"فرانتس فانون"**، در دهه های ۵۰ و ۶۰ قرن گذشته(قرن ۲۰) آنرا تمدن در حال میرایی و یا مردن تشخیص کرده بود و دیدیم که چنین نه نشد، برعکس همان تمدن اروپایی، امروز در سیمای"تمدن جهانی" در حال تکامل کردن است، همین تمدن جهانی است که بعضی از عناصر تمدن های خلفشرا در خود داراست.
یکی از نکات بحث برانگیز در معرفت از تمدن ها این خواهد بود که نامگذاری تمدن ها اساس و قاعدۀ واحدی نداشته اند، در گذشته ها یک مدنیت بعضاً به اسم محل خاستگاه آن یاد می شد مثل؛ تمدن یونان، تمدن روم، تمدن ، تمدن

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

اروپایی، تمدن مصر، تمدن چینی و... اما امروز ما تمدن سرمایه داری را هم داریم که به همین اسم مسمایش کرده اند، ویا حتی تداخل در اسماء هم دیده می شود، مانند "تمدن امریکایی" که نام قارهٔ امریکا را دارد، ولی منظورش همان مدنیت ایالات متحدهٔ امریکاست، که از نگاه کرکتر همان نوع تمدن اروپایی است که گاهی همین تمدن را بنام تمدن سرمایه داری نیز یاد کرده اند..
ویا ، تمدن هندویزم ویا بودائی اینها وجه تسمیهٔ دینی دارند و نه وجه تسمِیهٔ مکانی.
بعضاً یگان مدنیت را به اسم مردم آن مسماء نموده اند مانند تمدن اسکیمو ها. مگر آنچه مهم است اینکه مدنیت های که اساساًبرای ترویج واشاعهٔ یک ایویولوژی، از خاستگاه های خویش برون رفته اند، در گام نخست سعی بر تحمیل ایدیولوژی خویش نموده اند که بعداً در زمینهٔ ساخت و ساز های مادی اعم از سیاسی، اجتماعی، طرز روش حکومت داری و... بر وفق همان ایدیولوژی خود عمل کرده اند.
شاید هر مدنیتی بر حسب شگفتی اش که در یک بخشی از زندگی انسان ها و پیشرفت مادی مناطق از خود نشان داده است به همان رابطه، اسم آنرا گذاشته باشند، بالاخره هیچ عیبی نه خواهد داشت که هر مدنیتی با مشخصه هایش، نامگذاری شده و ثبت تأریخ گردد.
تا زمانی که یک تمدن را نشناسیم، نمی توانیم از تسلط و نفوذ آن در مناطق شامل حوزه اش خود را باخبر بسازیم ولی شناسایی فرهنگ های محلی تا حدودی آسانتر اند به همین جهت است که ما گاهی به خاطر اثبات استنباطات خویش فرآورده های فرهنگ محلی را که بخش مهم عنصرهویتی محلی را شکل میدهند، در شگفتی های تمدن حوزهٔ مربوط قلمداد میکنیم این شیوه ای است که استعمار در افریقا اعمال میکرد، تمدن های استعماری انسان خوار در زمان حضور شان در تمام قلمرو های دیگر هر شگفتی را که فرهنگ های محلی ایجاد کرده اند، متعلق به خود دانسته و آنرا تصاحب کرده اند، به همین لحاظ از قبل دلیل آتی را که "مستعمره نشینان فاقد توانایی تولید فرهنگ اند"، آماده کرده بودند. "ایمی سیزیر" در «گفتاری در باب استعمار» واضح ساخت که: « تمدنی که در حل مسائلی که ناشی از شیوهٔ کارآن است فرو بماند تمدن منحط است، تمدنی که برحیاتی ترین مسائل خود چشم فروبندد تمدن مبتلاست...»
از نگاه او تمدن های بوده اند که از حل بحراناتی که محصول وجودی آنان بوده، عاجز مانده اند.
نتیجه آن که بخش اعظم فرهنگ ها و تمدن ها، به منظور بهسازی زندگی انسان و ارتقاء و والا گردانی انسانیت او ایجاد میگردند، مدنیت های پویا و ماندگار خصایل خویش را حفظ کرده و آنرا بسط و ارتقاء میدهند و تا زمانه های دور میراث خود را با ضرورت های زمانه های جدید، متناسب و همزمان می گردانند، عناصر انسانگرا تمدن ها بعضاً جاودانه شده و در روند تکامل فرهنگ های محلی نقش انگیزه را ادا می کنند، متقابلاً فرهنگ های محلی در گسترش ممیزات یک تمدن در مناطق دوردست در تبادلهٔ ارزش های فرهنگی نقش مهم به جا می گذارند. ارتقاء و انحطاط یک تمدن می تواند در حالات استثنایی سبب ارتقاء و انحطاط یک فرهنگ محلی گردد، ولی این یک "استثنی" است، "قاعدهٔ" این استثنی آن است که تمدن ها و فرهنگ های محلی در صحنهٔ تکامل و انحطاط شان بر عوامل خودی متکی اند.همزمانی شگوفایی عناصر فرهنگ های محلی و موجودیت این محل در حوزهٔ یک تمدن، الزاماً افادهٔ آنرا نه خواهد داشت که شگوفایی آن فرهنگ محلی به سبب حضور تمدن معینی در ساحه اش بوده است.
واقعیت این است که عدم تفکیک ماحصل و ابداعات علمی، فرهنگی، هنری، ادبی، فلسفی و... خاستگاه یک تمدن و ابداعات و تخلیقات فرهنگ های محلی شامل حوزهٔ یک تمدن، بعضاً باعث خواهد شد تا ما این محصولات فرهنگی مردم برون از خاستگاه تمدن(فرهنگ های محلی) را دو دِسته به واضحان تمدن حوزهٔ مربوط تقدیم و بخشایش کنیم، این روش سخاوتمندانه و بی باکانه مسبب آن خواهد گردید که ما حقوق فرهنگی مردمان محلی نا متعلق به خاستگاه تمدن مربوط را به آنانی متعلق بدانیم که اساساً از آنها نمی باشد.
زیرا همه فرهنگ های مردم محلی، متعلق به عناصر آمده از خاستگاه تمدن نبوده و آن فرهنگ های محلی خود دارای هویت مستقل می باشند
عمده ترین جهت این بحث،درنظر داشت و رعایت هویت مستقل هریک از این دو (تمدن و فرهنگ محلی) است که اساس شناخت، موجودیت و حضور هریک بوده و خلط این دو،کنار زدن و به فراموشی گذاشتن موجودیت مستقل هر یک ازا ین دو خواهد بود، پس ابداعات ایجاد شده درقلمرو های فرهنگ های محلی، محصول توانایی ها و شگفتی های خود همان فرهنگ محسوب خواهد گردید و در حد خودش نقش ثانوی تمدن مسلط بر آن حوزه را نیز در نظر گرفت.

پایان

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

مأخذ:

۱ –"تأریخ تمدن" از ویل،ج، دورانت

۲ – culturalisme ,la mondialisation et le droit de l’homme

۳ – نژاد پرستی و فرهنگ از "فرانتس فانون"، "Aimècésaireایمی سیزیر" و دیگران

۴ - *Représentations collectives et diversité des civilisations de Marcel Mauss*

۵– گفتاری در باب استعمار از "ایمی سیزیر"

۶ – ویادداشت های پراگندۀ مرتبط به موضوع

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولـئ